

ترامپ با انعقاد قرارداد منابع معدنی اوکراین اعلام کرد از مذاکرات صلح کناره‌گیری می‌کند

چه کسی اوکراین را بیشتر غارت می‌کند؟



سیدمهدی طالبی
پژوهشگر حوزه بین‌الملل

هجوم دومین قدرت نظامی اسمی جهان به کشوری مورد حمایت غرب در شرق اروپا موضوع ساده‌ای نیست که به‌سهولت قابل حل وفضل باشد. دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا در زمان رقابت‌های انتخابات ریاست‌جمهوری بارها گفت به‌سرعت به این جنگ پایان خواهم داد. او حتی زمان آن را کمتر از ۲۴ ساعت عنوان کرده بود. وی که حالا روزهای ریاست‌جمهوری‌اش از ۱۰۰ عبور کرده، چندی قبل گفته بود درباره ۲۴ ساعت شوخی کرده است. جنگ اما شوخی ندارد و بیشتر از گذشته در اوکراین جان‌انسان‌ها را می‌گیرد. جنگ در اوکراین کماکان شامل زدوخوردهای سنگینی است. همان‌گونه که کشتارها در غزه شدیدتر شده اما طولانی‌بودن جنگ مانع از دیده شدن جنبات‌ها مانند اوایل جنگ می‌شود، در اوکراین نیز جنگ با مسلح‌تر شدن دوطرف سنگین‌تر و پرتلفات‌تر شده اما این جنگ نیز در سایه عادی‌شدن، همانند اوایل دیده نمی‌شود.

این روند باعث ششده «قرارداد منابع معدنی» که گمان می‌رفت به‌عنوان فراورده جانبی آتش‌بس یا توافق به امضا برسد، بدون‌حصول آن‌ها به امضا رسیده است. ترامپ که وعده آتش‌بس سریع را شوخی‌کردن توصیف کرده بود، روز چهارشنبه هفته قبل درخصوص قرارداد منابع معدنی گفت: «ما امروز توافقی انجام دادیم که در آن در تئوری خیلی بیشتر از ۳۵۰ میلیارد دلار دریافت می‌کنیم، اما می‌خواستم تضمین دریافت کنم. نمی‌خواستم احمق به نظر برسم.»

گسست ارتباط این قرارداد با توقف یا اتمام جنگ در اوکراین می‌تواند نشانه‌ای از ادام‌یافتن نبردها باشد. با وجود این، هزینه‌های جنگ راهی جز رکود نبردها برای طرفین اصلی جنگ یعنی روسیه و اوکراین باقی نگذاشته است. اوکراین هرچند در عمل تن به توقف جنگ – که آمریکا آن را ترویج می‌کرد – نداد، اما در آینده‌ای نزدیک چاره‌ای جز این نخواهد داشت. از این رو حتی اگر جنگ فاقد قرارداد باشد، طرفین به سمت کاهش حملات گام برخواهند داشت.

سناریوی محتمل

درخصوص تعاملات جنگ اوکراین و بده‌بستان‌ها در چهارچوب جنگ مسائل ذیل در شرایط کنونی احتمال بیشتری دارند:

- با توجه به عمق مشکلات موجود میان طرفین و عدم اعتمادی که جریان دارد، احتمالاً در انتهای مذاکرات «توافق صلح» به امضا نخواهد رسید، بلکه دوطرف به «توافق آتش‌بس» دست خواهند یافت.
- در توافق آتش‌بس چپه‌ها به حالت رکود درآمده و خاموش خواهند شد، بدون آنکه از نظر جغرافیایی امتیازی رسمی به‌طرف‌ها داده شود. پذیرش ضمنی استقرار روسیه در مناطقی که در جنگ تصرف کرده است، بدون آنکه الحاق از مسوی آمریکا مورد پذیرش قرار گیرد، احتمال بالاتری دارد تا آنکه الحاق این مناطق به خاک روسیه به‌رسمیت شناخته شود.
- در میان مناطق تصرف‌شده توسط روسیه در خاک اوکراین دو منطقه وضعیتی ویژه‌داشته و از همان سسال ۲۰۱۴ دچار التهاب شدند. نخست «شبه‌جزیره کریمه» است. این شبه‌جزیره در چهارچوب تقسیم‌بندی‌های داخلی شوروی بخشی از روسیه‌بود که در فضای آن زمان به جمهوری سوسیالیستی اوکراین بخشیده شد.
- ایسن تحول از آن صورت گرفت که در مخله روس‌ها نمی‌گنجد که قرار است روزی امپراتوری بزرگشان فرو پاشیده و کریمه را هم از دست بدهند. از این رو اگر آمریکا الحاق کریمه به خاک روسیه را به‌رسمیت بشناسد، این اقدام قابل‌توجیه خواهد بود اما درخصوص باقی مناطق وضعیت متفاوت است. جغرافیای دوم «دونباس» است که شامل دو استان دونتسک و لو‌هانسک می‌شود. این دو استان دارای اکثریت روس‌تبارند. روس‌تباران دونباس پس از سقوط دولت وقت اوکراین در سال ۲۰۱۴ به این بهانه که مورد ستم دولت جدید قرار خواهند گرفت شورش کرده و جمهوری‌های خودمختار در دو استان آن تشکیل دادند.

روس‌ها جنگ سسال ۲۰۲۲ را با ادعای حفاظت از این روس‌تباران شروع کردند هرچند عملیات آن‌ها از همان ابتدا شامل شرق و شمال نیز شده و پایتخت اوکراین در هدف برای تصرف قرار داشت.

از نظر پذیرش الحاق، دونباس استدلالی به قوت الحاق کریمه ندارد؛ اما نسبت به دیگر استان‌های تصرف شده وضعیت بهتری دارد. در کریمه علاوه بر جمعیت روس‌تبار، تاریخ آن در بخشش این شبه‌جزیره از سوی روس‌ها به اوکراینی‌ها، عاملی مضاعف در توجیه الحاق است، اما درخصوص دونباس تنها یکی از این دو استدلال، یعنی جمعیت روس‌تبار وجود دارد.

از این رو به نظر نمی‌رسد الحاق این منطقه به خاک روسیه مورد پذیرش قرار گیرد. به عبارتی دیگر وضعیت این استان بین دو سناریو، یعنی قبول الحاق آن مانند شبه‌جزیره کریمه یا رد الحاقش مانند استان‌های تصرف‌شده جنوب، به سمت دومی متمایل شده و پذیرش الحاقش رد خواهد شد.

اگر توافق صلحی به‌دست می‌آید، این احتمال وجودداشت که جمهوری‌های خودخوانده دونتسک و لو‌هانسک، برای اوکراین باقی‌مانده اما در قالب دو جمهوری خودمختار عمل کنند. این مسئله برای روسیه نیز مزیت‌آفرین بود، زیرا می‌توانست به‌جای الحاق این دو به خاک خود از آن‌ها برای اعمال‌نقوذ در اوکراین استفاده کند.

حضور روسیه در دو استان ژاپروژیا و خرسون مشکل اصلی است. شاید بتوان با تسامح اوضاع را در دونباس حل کرد اما وضعیت این دو استان متفاوت است. احتمالاً در صورت توقف جنگ، صرفاً حضور روس‌ها در مناطقی از این دو استان که در دست دارند مورد پذیرش قرار خواهد گرفت بدون آنکه این مسئله به معنای به رسمیت شناختن الحاقشان باشد.

سناریوی دیگر تشکیل جمهوری‌های خودمختار روس‌تبار در این دو استان است. بااین‌حال به نظر می‌رسد تسلط روسیه و روس‌تباران در این دو استان از نظر جمعیتی و سیاسی وضعیت‌تر از دونباس است.

این احتمال می‌رود که سطح امتیازدهی در کریمه یا دونباس با این دو استان معامله شود. سناریویی بر این مبنا که درقبال تخلیه دو استان ژاپروژیا و خرسون، الحاق شبه‌جزیره کریمه به‌رسمیت شناخته شده و دونباس نیز در قالب جمهوری‌های خودمختار روس‌تبار فعالیت کنند. این دو امتیاز در شرایطی به روسیه داده خواهند شد که مسکو در قبال دو استان جنوبی انعطاف نشان دهد. روس‌ها برای ارتباط زمینی با کریمه شاید یک کریدور ساحلی را درخواست کنند. چنین کریدوری هدفی دوگانه خواهد داشت؛ از یک‌سو مسیر زمینی تا کریمه را در اختیار روس‌ها قرار می‌دهد و از سوی دیگر اتصال اوکراین به ساحل را از بین می‌برد.

نکات

قدرت‌های بزرگ در معاملات مانند مبادلات روزمره نیازمند پرونده‌ای برای تسویه پرداخت‌ها به‌منابه یک بانک هستند. به‌عنوان نمونه، آمریکا در پرونده اوکراین راضی می‌ششد نقطه فرسایش سه‌ساله روسیه خاموش شده و جنوب این کشور نیز در اختیار روس‌ها قرار گیرد. هرچند آمریکا بخشی از منابع معدنی اوکراین را در اختیار می‌گرفت، اما روس‌ها نیز باید امتیازاتی می‌دادند. اگر توقف جنگ و تثبیت روس‌ها در جنوب، پرداخت آمریکا به روسیه است، در اختیار گرفتن منابع معدنی اوکراین توسط آمریکا پرداخت مسکو به واشنگتن به‌حساب نمی‌آید.

سؤال مهم بینجامست که تقطه تسویه پرداخت روسیه به آمریکا کجاست؟ چراغ‌سبز پوتین به قضایای قطب شمال و در اختیار گرفتن گرینلند توسط آمریکا نیازمند بررسی است. اگر آمریکا بخواهد گرینلند را در اختیار بگیرد، وزن روسیه در این ماجرا کجاست؟ آیا روس‌ها می‌توانند ادعا کنند در قبال امتیازاتی که در اوکراین دریافت کرده‌اند می‌توانند در ماجرای گرینلند مابه‌ازای متناسبی به آمریکا بدهند؟ آشکار است که چراغ‌سبز پوتین درخصوص گرینلند و قطب شمال تلاشی از سوی او برای ارانه امتیاز به آمریکا بود، اما واشنگتن برای حصول اهداف خود در این دو منطقه چندان به روسیه نیازمند نیست تا این موضوع را از روسیه بپذیرد. دو موضوع دراین زمینه‌نگران‌کننده‌اند؛ نخست امتیازات بزرگی که آمریکا به روسیه در اوکراین می‌دهد و دوم مشخص‌نیودن سازوکار امتیازی که مسکو قرار است در قبال اقدام واشنگتن به این کشور پرداخت کند. آمریکا به‌غیراز پرونده اوکراین،

افزایش احتمال درگیری نظامی بین پکن و واشنگتن

آیا چین دست به تشدید تنش خواهد زد؟

با پرونده غزه، ایران و چین روبه‌روست. در پرونده غزه به دلیل تضعیف مواضع روسیه در منطقه بر اثر سقوط نظام سوریه، مسکو موجودی قابل‌توجهی ندارد. در قضیه چین نیز به صلاح روس‌ها نیست که علیه پکن به واشنگتن امتیازی بدهند. این مسئله دلایلی دارد؛ نخست آنکه جایگاه چین برای روسیه در اقتصاد جهان قابل‌چشم‌پوشی نیست، دوم آنکه امنیت مرزهای طولانی با چین برهم می‌خورد و سوم عدم اطمینان از جدیت آمریکا. اگر روس‌ها بر زیان چین به سمت آمریکا بچرخند و واشنگتن بدقولی کند، آنگاه مسکو نقطه اتکالی نخواهد داشت. به نظر می‌رسد پرونده ایران موضوعی است که روس‌ها در آن می‌توانند امتیازاتی را به

آمریکا بدهند. این امتیازدهی نیز متکی بر نفوذ و اثرگذاری بالای روسیه بر ایران نیست، بلکه نقل آن مربوط به‌طرف آمریکایی و صهیونیستی دارای نفوذ در واشنگتن است که برای پرونده ایران و هرگونه تحرک در آن ارزش بالایی قائل است.

روسیه می‌تواند ضلع فشاری برای تأمین سوخت نیروگاه‌های ایران با اتکا به ساخت آن‌ها توسط خودش. مسکو می‌تواند اصرار کند که در نیروگاه‌هایی که برای ایران می‌سازد حتماً سوخت روسی استفاده شود. این درخواست همان مسیر

اعمال فشار علیه تهران و منطبق بر ادعاهای آمریکا از جمله تسننان اخیر مارک روبریو، وزیر خارجه این کشور درباره لزوم واردات مواد غنی شده از خارج است.

موضوع دیگر اتداد مواد غنی‌سازی شده ایران به روسیه است. نقش آفرینی در تضعیف محسور مقاومت و جلوگیری از برهم‌خسودن توازن قوای منطقه‌ای به سود ایران در غرب آسیا می‌تواند بخشی از ظرفیت روسیه برای ارانه امتیاز به آمریکا در قبال رد باقی‌مانش از اوکراین باشد. از این رو ایران باید احتیاط بیشتری به خرج دهد.

آمریکایی‌ها چین واروپا را در مذاکره با ایران نادیده گرفته اما روسیه را به شکل غیر مستقیم و حاشیه‌ای لحاظ کرده‌اند. سفرهای «استفان ویتکاف» نماینده آمریکا در امور خاورمیانه و یکی از مسئولان ارشد حاضر در گفت‌وگوها با ایران به مسکو پیش از هر دو از مذاکرات در مسقط در این چهارچوب قابل‌ارزیابی است. مهم آنکه نباید ایران پس از اوکراین تبدیل به دومین نقطه جوش خوردن منافع این دو قدرت شود. محک‌نشین ایران در این پرونده به‌گونه‌ای که به تقویت همکاری دو کشور بینجامد، بدون آنکه باعث نزدیکی چین و اروپا به ایران شود، صرفاً می‌تواند به شکل‌گیری و تقویت محور آمریکا و روسیه بینجامد.

آمریکا در زمان ترامپ قائل به حاره‌فضل بحران اوکراین و توقف جنگ بود. روسیه نیز از این وضعیت خشنود بود. با این وجود آنچه تمایل و توافق این دو بر قدرت را تا ناکام گذاشت، قدرت اروپا بود. آن‌ها حای خالصی کمک‌های آمریکا در حوزه نظامی، سیاسی و اقتصادی را تا حدی برای اوکراین پر کردند.

استادگی قاره‌سبز در دو جبهه علیه آمریکا و روسیه نشان داد اروپا توانمندی‌های

که در رزمایش‌های سطح بالا در نزدیکی آب‌های استرالیا و ژاپن در ماه فوریه مشهود بود، اقداماتی است که از نظر پکن مشخصه قدرت بزرگی به شمار می‌رود که این کشور معتقد است به آن تبدیل شده.

بازی برای تنگه تایوان

یکی از این منافع، تایوان است. با وجود افزایش تنش‌های سیاسی و نظامی در سراسر تنگه از زمان روی کار آمدن لای چیچنگ، رئیس‌جمهور تایوان در سال ۲۰۲۴، در «کنفرانس کاری تایوان» در چین در ماه فوریه و کنفرانس‌های «دو جلسه‌ای» حزب کمونیست چین در ماه مارس، تداوم بیشتری نسبت به تغییر در راهبرد کوتاه‌مدت پکن برای تایوان نشان داده شد، رویکردی که ترکیبی از صبر و شکنجایی با گسترش روشمند و نظاممند کنترل بر روابط دو سوی تنگه است. این اقدامات نشان‌دهنده افزایش قابل توجه تهدید حمله در کوتاه‌مدت‌اند.

اما اگرچه جلسات اخیر حزب کمونیست چین نشان نداده اقدام نظامی چین علیه تایوان قریب‌الوقوع است، اما خطر درگیری در میان‌مدت رو به افزایش است. در سال‌های اخیر استراتژی پکن از جلوگیری اولیه از استقلال تایوان به پیگیری فعال اتحاد متحول شده و در طرح ۲۰۲۱ حزب کمونیست چین با عنوان «استراتژی کلی برای حل مسئله تایوان در عصر جدید، به‌ای خود‌رسیده است. جزئیات محمول است، اما به نظر می‌رسد رویکرد جدید بر افزایش نفوذ چین در جامعه تایوان تأکید دارد و تایوانی‌ها را ترغیب می‌کند که اتحاد به‌عنوان گزینه کم‌خطرتر خود ببینند. به گفته مقامات تایوان، پکن با سازمان‌های جامعه مدنی، احزاب سیاسی و افراد تأثیرگذار تایوانی همکاری کرده است تا روایت‌های تأییه را تضعیف کند. پکن کارت شناسایی چینی به شهروندان تایوانی می‌دهد و حتی از افسران نظامی تایوان تعهد وفاداری می‌گیرد. چنین ممکن است چنین اقداماتی را مشروع ببلاند. در حالی که اقدامات متقابل تایوان، مانند طرح ۱۷ ماده‌ای لای برای مبارزه با چنین نفوذی، از نظر پکن به عنوان اقدامات استقلال‌طلبانه‌ای تلقی می‌شود که چین را ملزم به تشدید تهاجم‌های هوایی و دریایی و انجام رزمایش‌های نظامی بزرگتر و جسورانه‌تر کرده است. پکن که تا حد زیادی به دولت لای پشت کرده است، امید کمی دارد که یک رهبر طرف‌دار چین در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۸ تایوان پیروز شود و همین امر احتمال تشدید تنش تا تأییه را افزایش می‌دهد. در نهایت، حتی اقدامات مربوط به اتحاد غیرنظامی که از نظر پکن صلح‌آمیز تلقی می‌شوند، خطر تشدید نظامی به یک‌دیگر تمام‌جوار به همراه دارند؛ درگیری‌ای که می‌تواند ایالات متحده را نیز وارد کند.

وجود اولویت‌های مشخص در سیاست خارجی ترامپ، این خطر را تشدید می‌کند. اگر او برای درگیری با یک قدرت بزرگ، عدم علاقه به دفاع از سایر دموکراسی‌ها و تعهد متزلزل به تایوان، این مقامات چینی بسیار مهم است. بسیاری در پکن گمان می‌کنند اگر راکر باشد یک رئیس‌جمهور ایالات متحده، تصرف اجباری تایوان توسط چین را بی‌سروصدا تحمل کند، آن شخص تاراج خواهد بود. رزمایش‌های نظامی اوایل آوریل چین در تنگه تایوان به عنوان بخشی از عزم ترامپ عمل کردند. محکومیت‌های شغای دولت ترامپ در پاسخ به این اقدامات، پکن را تحت تأثیر قرار نداد و تحلیلگران چینی بر ماهیت نسبتاً خاموش واکنش ایالات متحده تأکید کردند.

سایر تئوری‌ها بازدارنده نیز به‌سرعت در حال تضعیفند. در حالی که ایالات متحده درگیر

قابل توجهی دارد. تا پیش از این تصور می‌شد اروپا بازگیری دست‌وپاسته است. کماکان برای نتیجه‌گیری نهایی زود است، زیرا برخی احتمالات درخصوص عقب‌نشینی اروپا وجود دارد اما تجربه مقاومت چندماهه در دوره ترامپ برای آینده اروپا ذی‌قیمت است.

معامله روسیه با آمریکا در اوکراین برای روس‌ها با دو چالش عمده روبه‌روست؛ نخست عدم اعتماد به آمریکا و توانمندی واشنگتن به تحرکات عظیم و برگشت ناگهانی از قسول و قرارهای خود و دوم نگرانی از واکنش چین.

روسیه هنوز به آمریکا و نیات آن اعتمادی ندارد، از سوی دیگر می‌داند که آمریکا به دلیل سیاست‌ها و همچنین توانایی‌های خود، می‌تواند به‌سرعت یک معامله و توافق را برهم بزند آن هم درحالی‌که طرف مقابل به دلیل اجرای توافق، با سرعت کمتری خود را احیا خواهد کرد. به‌عنوان نمونه اگر صلحی در اوکراین برقرار شود طرفین نیروهای خود را در خطوط درگیری کاهش خواهند داد. حال اگر آمریکا این توافق را نقض کند، به‌سرعت و در حجم قابل توجه نیروی نظامی عظیمی را بار دیگر برای مبارزه با روسیه تدارک می‌بیند در حالی‌که روس‌ها شاید نیازمند زمان بیشتری برای رسیدن به وضعیت پیش از آتش‌بس باشند.

این مسئله در اوایل جنگ اوکراین رخ داد. درحالی‌که روس‌ها جنوب، شرق و شمال را درنوردیده و در حومه کیف پایتخت این کشور اردو زده بودند، ارسال حجم عظیمی از تسلیحات، مستشاران و شبه‌نظامیان مزدور از سراسر جهان با سرعت بسیار بالا باعث شد تا روس‌ها ناکام بمانند.

مانع دوم برای روسیه، نگاه چین است. آمریکا قصد دارد جبهه روسیه را غیرفعال سلسه‌استه تا در چین متمرکز شود یا حتی روس‌ها را در ادامه علیه پکن به سمت خود جذب کند. این درحالی است که روسیه بدون حمایت‌های چین در جنگ اوکراین و تحریم‌های اعمالی بر اثر آن نمی‌توانست دوام بیاورد. اگر چین به دلیل احساس نزدیکی روسیه به آمریکا، روابط خود با روس‌ها را کاهش دهد و سپس واشنگتن نیز به قول خود عمل نکند، مسکو تنها خواهد ماند و باید با غرب بدون چین بجنگد یا امتیازات قابل‌توجه‌تری به پکن ارائه کند.

به نظر می‌رسد روس‌ها برای قرار نگرفتن در این شرایط چین را در جریان قضایای خود با آمریکا قرار می‌دهند و شاید یکی از دلایل برخی واکنش‌های منفی واشنگتن در دوره اخیر به روسیه نیز ناشی از همین موضوع باشد.

معاملات و تحولات کلانی در سطح جهانی در حال رخ‌دادن است که یکی از نمونه‌های آن تغییرات ارضی است. تلاش آمریکا برای الحاق کانادا و گرینلند به خاک خود با نیم نگاهی به توسعه قلمرو در قطب شمال، هجوم روسیه به اوکراین و تثبیت در جنوب این کشور، پر رنگ شدن احتمال بازگشت تایوان به چین، پیش‌روی ارضی رژیم صهیونیستی در منطقه، ساقط کردن نظام سیاسی سوریه توسط ترکیه به منظور تسلط بر شمال این کشور و همچنین تنش‌های کنونی میان هند و پاکستان که می‌تواند جغرافیای منطقه را تغییر دهد همه حکایت از تحولی بزرگ در محیط جهانی دارند.

زورگویی آشکار علیه متحان و دشمنان خود است. کشور های کوچکتر در منطقه و فراتر از آن با معضلات جدیدی روبه‌رو هستند. آن‌ها انگیزه کمتری برای ششمنی با چین دارند، به خصوص که چین خود را به عنوان یک قدرت جهانی نسبتاً قابل پیش‌بینی تر و کمتر مخرب معرفی می‌کند که به طور مداوم در رشد اقتصادی و نظامی از ایالات متحده پیشی می‌گیرد. با فروپاشی بلوک غرب به‌ربری ایالات متحده، اراده طرفین بین‌المللی برای اعمال فشار بر چین به منظور خویشن‌داری در تایوان ممکن است در یک جهان چندقطبی‌تر کاهش یابد.

جذب مخاطب؟

دولست ترامپ به نوبه خود، در به‌جوبه‌حوه نگرانی‌های فرایزنده درباره اقدامات تهاجمی پکن در آسیا، در حال تقویت بازدارندگی نظامی ایالات متحده در برابر چین است. اما شکاف‌های داخلی مانع این تلاش شده است. اصلاحات نامنظم و مختل‌کننده در پنتاگون و دیوان مسالاری گسترده‌تر که توسط وفاداران به دولت که مشتاق اجرای دستور کار رئیس‌جمهور هستند، هدایت می‌شود، پکن را نسبت به توانایی ایالات متحده در تقویت قابلیت‌های نظامی خود دچار تردید کرده است. مقامات ایالات‌شد و وزارت دفاع کاملاً درباره اهمیت تایوان برای راهبرد ایالات متحده همسو نیستند. مثلاً البریج کولبی، رئیس سیاست‌گذاری پنتاگون گفته «آمریکایی‌های متولدبولندون آن‌ننده‌بمانند.» و درعوض برای خشی کردن تسلط منطقه‌ای گسترده‌تر چین تلاش می‌کنند. تعهد متزلزل خود ترامپ به تایوان، هرگونه آمادگی نظامی را بیش از پیش بی‌ارزش می‌کند. اخراج اخیر مقامات ارشد شورای امنیت ملی که به اندازه کافی به سیاست خارجی «اول آمریکا» او متعهد نبودند، هشداری برای همتایان همفکر آن‌ها در دولت بود.

در همین حال، تشدید تنش‌های ناشی از جنگ‌تجاری، انسجام‌ملی را در چنین تقویت‌کرده است. حتی لیبرال‌ترین استراتژیست‌های این کشور که قبلاً کمتر از سیاست‌های ایالات متحده انتقاد می‌کردند، اکنون واشنگتن را متجاوز می‌نامند و از اقدامات سختگیرانه‌تر برای مقابله با فشار اقتصادی و سیاست‌های ایالات متحده حمایت می‌کنند. اکنون برای بسیاری، پیش‌بینی‌های چین‌بینگ، رئیس‌جمهور چین، مبنی بر «تغییرات بزرگی که در یک قرن دیده شده است» پیشگوییانه به نظر می‌رسد. با این حال، این اجماع داخلی روبه‌رشد، باعث می‌شود پکن کمتر به خوداندیشی نظامی لازم برای ارزیابی بی‌طرفانه برنامه‌ریزی راهبردی خود بپردازد و بنابراین بیشتر احتمال دارد که تقویت نظامی و پیگیری اتحاد تایوان را تشدید کند.

به همین ترتیب، عشق ترامپ برای وفاداری و استفاده گسترده او از قدرت اجرایی برای اعمال انطباق و همنوایی در سراسر دولت، توانایی دولت برای خودارزیابی را از بین برده است. بدون مداخله‌ای مخالف در داخل دولت، ایالات متحده نمی‌تواند بازدارندگی نظامی مؤثر را برنامه‌ریزی و توسعه دهد و چارهای نظامی آینده را مسئولانه مدیریت کند. در نهایت، این پویایی‌های داخلی – بیش از اختلافات درینه تجاری و سیاست خارجی – بزرگترین تهدید برای اتحاد چین به‌سرعت راهبردی و به‌عنوان هم‌پیمان است. اگر کاهش خطرات درگیری فاجعه‌بار، استراتژیست‌های پکن و واشنگتن باید به درون خود نگاه کنند و رهبری خود را قبل از اینکه این بن‌بست‌نگران‌دیگر دنگر نتواند دوام بیاورد، مورد بررسی دقیق قرار دهند.